

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

فرق ششمی که نسبت داده شد به قانونیون و حقوقیون که بیان فرموده‌اند بین شخص اعتباری و شخص طبیعی این هست که فرمودند شخص طبیعی من حیث هو هو، این صلاحیت‌هایش مقید به قیود و محدود به یک حدود نیست، شخص اعتباری آزاد است من حیث هو هو، می‌تواند اشغال مختلفیه‌ای را در زمان‌های مختلف یا با هم یا در زمان‌های مختلف اختیار کند، خب مثلاً مدتی تاجر باشد بعد برود معلم بشود، بعد برود کشاورز بشود، بعد برود فلان بشود. دست خودش است. بله ممکن است یک قوه قاهره‌ای یک چیزی یک وقت بیاید جلوی او را بگیرد اما بحث سر من حیث هو هو است، خودش این صلاحیت را دارد، این اهلیت را دارد، و اهلیت‌هایش برای این امور مقید به یک قیودی، به یک شرایطی، به خصوصیات نیست. اما شخص اعتباری چون همه چیزش را از اعتبار دارد می‌گیرد و لولا الاعتبار، او چیزی ندارد اصلاً. فلذا است که آن مقید است، محدود است به آن چه که... به دو چیز. یک: به آن اهدافی که یا هدفی که آن شخص اعتباری برای آن درست شده. برای هر هدفی درست شده نمی‌تواند کارهای دیگری که مناسب با آن هدف نیست یا ضد آن هدف است برود به آن بپردازد به عنوان یک شخص اعتباری. مثلاً بیمارستان به عنوان یک شخص اعتباری که برای درمان بیماران و معالجه بیماران به این هدف تشکیل شده و اعتبار شده حالا بیاید این تجارت بکند، این را می‌گوید با هدف سازگار نیست، فکر و ذکر همه شما به جای این که صرف این مباحث بشود وقتی تاجر می‌شوی می‌خواهی تجارت بکنی فکرت می‌رود یک جاهای دیگر یا این را خراب می‌کنی یا این جا کمرنگ می‌شود یا به این وظایف این جا نمی‌توانی برسی. مثل طلبه‌ای که می‌خواهد درس بخواند، مجتهد بشود و فلان، حالا می‌خواهد در کنار درس خواندن تجارت مهم راه بیندازد. بابا آن هزار تا کار دارد فکرت را مشغول می‌کند، چک داری، سفته داری فلان جا، این جنس چه جور شد، خرید شد؟ خریدند، نخریدند؟ هزار تا مکافات دارد، این چه جور با درس خواندن جور درمی‌آید؟ آن جا این شخص اعتباری می‌گوید آقا برای این هدف بود. برای این هدف ما این را اعتبار کردیم. فلذا است که می‌گوید نمی‌تواند این کار را بکند. یا این که قانون باید اجازه به او بدهد. خودش که یک امر خیالی و فرضی است دیگه. قانون باید به او اجازه بدهد که

فلان کار را می‌توانی انجام بدهی. بنابراین فارق این شد که شخص طبیعی من حیث هو هو یعنی انسان، من حیث هو انسان این برای کارهای مختلف صلاحیت و اهلیت ذاتیه دارد، اهلیت دارد و متغیر به هیچ قیدی نیست مگر یک مواردی که حاکمی، قانونی بیاید حالا جلوی او را بگیرد، آن هم جلوی عملش را می‌گیرد نه صلاحیتش را. جلوی عملش را می‌گیرد اما در شخص اعتباری اصلاً بدون این که به او بدهند صلاحیتی از پیش خود ندارد، صلاحیتش هم باید به او داده بشود. حالا آن صلاحیتی که به او داده می‌شود باید هماهنگ با هدف تشکیل و با قانون آن کشور و آن جا باشد. این فرقی است که نُسب الیه، گفتند چنین فرقی را آقایان حقوقیون و قانونیون بین شخص اعتباری و حقیقی این فرق را گذاشتند.

اشکالی که در این جا یعنی تعلیقه‌ای که به این فرمایش منسوب به آن‌ها ممکن است گفته شود این است که گفته می‌شود ما دو تا مطلب داریم، یکی این است که بله برای یک هدفی شما می‌گویید برای آن هدف دیگری نمی‌تواند مازاد بر آن، یعنی چیزی که با آن هدف تناسب ندارد یا در تضاد با آن هدف است برود انجام بدهد. حالا بیمارستان مثال زدیم، مثلاً دانشگاه آن حیثیت یعنی شخصیت حقوقی دانشگاه، شخصیت حقوقی بیمارستان، اما حالا اگر واقعاً برای هدف همان بیماران هم درست شد، آمدند حالا بیمارستان گفت که بابا ما خیلی از مخارج مان را نمی‌توانیم یا حقوق‌هایی که می‌دهیم به پرسنل مان یا به دکترها و این‌ها ما باید یک چیز اقتصادی راه بیندازیم، درآمدی داشته باشیم بتوانیم این‌ها را بیشتر تأمین بکنیم. یا بتوانیم دکترهای بالاتری را بیاوریم، این حقوق‌های مثلاً قانونی، این‌ها را قانع نمی‌کند. ما برای این که آن‌ها را دعوت کنیم و آن‌ها بپذیرند این جا بیایند مثلاً ما می‌خواهیم خودمان هم درآمد داشته باشیم. خب این اگر رفتند چنین معامله‌ای کردند ولو در قانون هم گفته باشد نباید بکنند. آیا در عرف عقلاء می‌گویند این معاملات فضولی است و باطل است؟ یا می‌گویند نه درست است اما مؤاخذه می‌کنند که چرا کردی. گفته می‌شود که بعید نیست در عرف عقلاء این جور باشد که در این موارد نمی‌گویند این معامله باطل است. بلکه می‌گویند که چرا این تخلف را کردی؟ چرا این کار را کردی؟ مثل این که توی شخص طبیعی هم این نکوهش‌ها وجود دارد. مثلاً یکی می‌رود هم تجارت و کشاورزی و معلمی و... می‌گویند من باید همه این‌ها را داشته باشم. می‌گویند آقا این چه کاری است آخر، این باعث می‌شود که همه این‌ها ناقص انجام بشود. یا باعث می‌شود که مریض بشوی یک چند سال توانایی داری، این کار سنگین را به خودت هموار می‌کنی که دیگه شب و روز نداری، این چه کاری است؟ اما این جلوی این را نمی‌گیرد که اگر کرد بگویند آقا این

معاملاتش باطل است، این کشاورزی اش باطل است، این نمی دانم معلم بودنش باطل است، حقوقی که برای این چیزها می گیرد حرام است و باطل است، به درد نمی خورد. اکل مال به باطل اگر به لسان شرع بخواهیم بگوییم، به ادبیات شرع بگوییم این جور بگوییم، اگر ادبیات عقلایی بخواهیم بگوییم که اینها مال مردم خوردن است بدون حق پول گرفتن است. پس بنابراین این جور اگر مقصود آن آقایان این است که در این موارد اصلاً معاملات باطل است و صحت آن مقید است به آن چیزی که معتبرین گفته اند و در اساسنامه هایمان منعکس شده، و اگر خارج از این عمل کردند معامله بالرأس و بالمره باطل است، این را نمی پذیریم. اما اگر بخواهند بگویند که نه، باطل نیست ولی آن وظیفه اش این است که به آن عمل نکند. که اگر عمل نکرد آنها ممکن است مورد نکوهش واقع بشوند همان طور که در شخص طبیعی هم این هست، این للباس به. حالا بخوانیم یک قدری عبارت هم یک مقداری چون آن جور که فارسی نوشته شده بوده، بعد آن آقای که، آقای محترمی که تعریب کردند به عبارت عربی که ظاهراً ایشان حجازی هستند تعریب کردند، من امروز که مطالعه می کردم دیدم که چقدر یک مقدار قصور دارد در افاده آن مراد جدی که در فارسی نوشته شده و حالا به ایشان داده شده. حالا بخوانیم ببینیم، چون وقت هم خیلی قلیل است اجازه بدهید تطبیق بکنیم بعد اگر فرمایشی داشتید گوش می کنیم که حالا این....

«السادس ليس هناك» یعنی در بحث افتراق بین شخصیت حقیقی و حقوقی. «قیودٌ معینةٌ لصلاحيات الشخص الطبيعي». «قیودٌ معینةٌ» قیودی که تعیین کننده باشد مرصلاحيات شخص طبیعی در اکتساب حقوق و تحمل واجبات و الزامات. «و مختلفة التملكات و التصرفات» و تملکات و تصرفات مختلف که مثال زدیم؛ تجارت بکند، کشاورزی بکند، استادی بکند مثلاً، دبیری بکند، استاد دانشگاه باشد چه و چه. «بمعنی أنه يمكنه أن يتولى مسؤولية مختلفه النشاطات الاقتصادية و الثقافية و السياسية و الاجتماعية» این که می گوییم قیود معین ندارد به این معنا است که شخص طبیعی امکان دارد برای او این که تولی و تصدی کند مسؤولیت نشاطات مختلفه را، یعنی فعالیت های مختلف را که حالا آن فعالیت اقتصادی باشد، فرهنگی باشد، سیاسی باشد، اجتماعی باشد.

«أما صلاحيات الشخص الاعتباری فيمكن تقييدها من خلال القانون و الأغراض التي أنشئ من أجلها.» اما صلاحیت شخص اعتباری آن ممکن است تقیید بیابد در ضمن قانون یا اغراض و اهدافی که انشاء شده و آفریده شده و اعتبار شده، آن

شخص اعتباری به خاطر آن اغراض. پس دو چیز ممکن است تقیید بزند و صلاحیتش را محدود کند. یکی قانون است و یکی آن اغراض و غرضی است که این شخص اعتباری برای آن غرض اعتبار شده.

«على سبيل المثال: لايحق للجمعيات الخيرية التي أنشئت لأغراض الخدمات الاجتماعية أن تقوم بأنشطة تجارية.» مثلاً یک جمعیت‌های خیریه‌ای که این اعتبار شده به عنوان یک شخص اعتباری که انشاء شده و اعتبار شده برای اغراض خدمات اجتماعی. این‌ها را درست کردند برای این که به مردم کمک کنند، یاری برسانند. این «لایحق» برای این «أن» تقوم بأنشطة تجارية» به فعالیت‌های تجاری نمی‌تواند، این حق را ندارد که برای فعالیت‌های تجاری بپردازد. چرا؟ هم ممکن است قانون منع کرده باشد، هم ممکن است بگوییم با هدف سازگار نیست، شما مشغول تجارت بشوی و فکر و ذکرت همه در این باشد خب به آن خدمات اجتماعی نمی‌توانی توجه کنی و بررسی.

«كذلك الامر بالنسبة الى المؤسسات و المراكز الحكومية العامة» همین طور، امر هم این چنین است یعنی لایحق برای این که اقامه کند و اقدام کند به فعالیت‌های تجاری، مؤسسات و مراکز حکومتی عامه و همگانی. مثل مستشفيات؛ بیمارستان‌های دولتی که برای همگان است. «و الجامعات الحكومية» دانشگاه‌های دولتی. «فلا يمكنها تقبل المساعدات الأهلية من دون إذن من الدولة» این‌ها حق ندارند که مساعدات از مردم بگیرند. مثلاً الان می‌گویند دیگه، مدارس هم دارند، آموزش و پرورش اعلام می‌کند شما حق ندارید پول اضافی از مردم بگیرید تحت عنوان چی، کلاس‌های کذا و فلان و بی‌سار نمی‌توانید بگیرید. این جا هم می‌گوید که بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها هم نمی‌توانند از مردم مساعدات بگیرند، کمک بگیرند. نه، می‌گوید آبروی این مراکز را می‌برید یا مردم را در زحمت می‌اندازید، شما حق ندارید. خب قانون می‌گوید. یا می‌بیند این با آن هدفی که دانشگاه برای آن درست شده سازگاری ندارد. بله اگر دولت حالا یک جایی این قدر می‌بیند که اصلاً از عهده‌اش نمی‌آید که مثلاً به این بیمارستان بودجه بوده یا به آن مراکز علمی بودجه بدهد ممکن است برای یک وقت محدودی اجازه بدهد بگوید شما تا چند وقت این کار را بکنید. پس این فرقی با آن چی شد؟ با آن شخص حقیقی؟ این که صلاحیت را ذاتاً دارد. این جا اصلاً بدون آن حق ندارد، صلاحیتش را ندارد، اهلیت‌ش را ندارد. مگر قانون به او اجازه بدهد، دولت بیاید به او اجازه بدهد و فلان.

«و هكذا لا يمكن للجمعيات أن تمتلك الأموال غير المنقولة إلا بالقدر الذي يتطلبه أداء بعض وظائفها.» یا مثلاً مثال دیگری که این آقایان زدند این است که گفتند که این جمعیت‌های مختلفی که حالا برای مثلاً کمک به مستمندان، کمک به زندانیان،

این جمعیت‌های مختلف این چنینی در عالم فراوان است، در کشورها هست. این‌ها نمی‌توانند اموال غیرمنقول، بروند اراضی هکتارها، چون پول خیلی دارند دیگه، بروند این کار را بکنند که اصلاً اموال غیرمنقول که مثل اراضی و این‌ها را می‌گویند اموال غیرمنقول، این‌ها حق ندارند مگر به اندازه‌ای که یک ساختمانی احتیاج دارند، یک جایی احتیاج دارند. بله به این اندازه درست است که یک ساختمانی برای مراجعین باشد، برای پرسنل‌شان باشد، برای کارمندان‌شان باشد، این مقدار. اما دیگه این که بیایند اصلاً اراضی دور یک شهر را تماماً، جمعیت فلان مالک بشود، مردم هر چه بخواهند بروند می‌گویند زمین نیست، همه‌اش را آن‌ها تملک کردند.

س:

ج: آره، حالا بیفتند توی کار خرید و فروش آن هم بله دیگه، بنگاه‌داری بکنند و بعد همه این زمین‌ها را بروند بخرند و دست دیگران را ببندند.

«و هكذا لا يمكن» یعنی همانند آن مثال‌های قبلی است این است که «لا يمكن للجمعيات أن تملك الأموال غير منقولة» اموال غیر منقوله را نمی‌تواند مالک بشود إلا به آن اندازه‌ای که تقاضا می‌کند اداء بعض وظایف آن جمعیت‌ها آن مقدار را. خب این فرمایشی است که نُسب... ما می‌گوییم نُسب حالا چون بالاخره این کتاب‌ها گاهی از حقوق‌دان‌ها و این‌ها یک مطلبی را نقل می‌کنند، می‌گویند ولو این که خودشان هم حقوق‌دان هستند اما حالا ??? همه‌شان این جوری می‌گویند، نمی‌گویند فلذا می‌گوییم نُسب اليهم. ناسب‌ها هم البته از کسانی هستند که من الحقوقيون و من القانونيون هستند. همان طور که ??? آمده «المدخل ألى نظرية الالتزام» که مال مصطفى الزرقاء است یا کتاب‌های الوسيط که مال سمهوری هست، کتاب‌های دیگری هم سمهوری دارد که این‌ها کتاب‌های مهمی هستند که الان هم حقوق فرانسه را هم حقوق آلمان و هم انگلستان و مضافاً به مصر، این‌ها کتاب‌ها را ترجمه به عربی کردند و حالا برای امثال ماها این‌ها منابع مهمی است فعلاً. کسانی که البته زبان بلد باشند حالا زبان‌ها مختلف هم، خب آن‌ها می‌توانند به منابع دست اول‌تری مراجعه کنند. گاهی ممکن است این مترجم یا کسی که تلقی کرده حرف را دارد نقل می‌کند، گاهی ممکن است آن کما هو افاده الاصل تلقی نکرده باشد. من یک وقتی پاکستان می‌رفتم صحبت می‌کردم یک آقای به اردو ترجمه می‌کرد. حالا یک ذره اردو می‌فهمیدیم دیگه. دیدم حرف‌هایی که من می‌زنم حرف‌هایی نیست که این دارد می‌زند. به او گفتم آقا این حرف‌های من

این‌ها نبود. گفت من می‌دانم این‌ها به چی احتیاج دارند. از خودش یک چیزهایی می‌گفت. حالا گاهی هم ممکن است این جوری باشد.

حالا «بالنسبة الى هذا الفارق الذى بيننا وبين الشخص الاعتبارى و الطبيعى يجب القول» راجع به این فارقى که نباید بگوئیم بیننا، بلکه نقل از آن‌ها، ما که نگفتیم، مال آن‌ها است حالا می‌خواهیم اظهار نظر کنیم. این بیننا این جا لم يقع فى محله. «بالنسبة الى هذا الفارق المذكور بين الشخص الاعتبارى و الطبيعى يجب القول» باید این سخن را بگوئیم در داوری نسبت به این گفته. «إن تقييد أنشطة الشخص الاعتبارى يعتمد على نظامه الأساسى أو اللائحة التنظيمية و قوانينها و مقرراتها المتعلقة بنشاطها.» می‌فرمایند که تقييد فعالیت‌های شخص اعتباری که بگوئیم حدود و ثغور آن چه مقداری است، در چه حوزه‌هایی می‌تواند فعالیت داشته باشد، این يعتمد این تقييد بر آن قانون اساسی یعنی آن نظام اساسی که امروز در عرف ما به آن می‌گوئیم اساسنامه. اساسنامه شرکت‌ها، اساسنامه بانک‌ها، اساسنامه بیمارستان‌ها، هر جایی یک اساسنامه‌ای برای خودش دارد دیگه که توی یک کشور ما اساسنامه‌ها باید مجلس تصویب بکند مگر آن مواردی را که احاله به دولت داده و گفته دولت می‌تواند.

خب این طبق آن اساسنامه است «أو اللائحة التنظيمية» یا لایحه تنظیمی که دولت می‌دهد. آن قوانینی که... یعنی چیزهایی که دولت به مجلس ارائه می‌دهد به عنوان این که آن‌ها تصویب بکنند اسمش لایحه است. آن‌هایی که خود نمایندگان می‌دهند اسمش طرح است.

«أو اللائحة التنظيمية» لایحه‌هایی که تنظیم شده از طرف دولت. «و قوانينها و مقرراتها» و هم چنین این تقييد معتمد است بر قوانین این اشخاص اعتباری یا قوانین آن لوایح تصویب شده، آن نظام و اساسنامه تصویب شده و مقرراتی که آن اساسنامه‌ها و آن لوایح دارند که آن مقررات و قوانین تعلق دارد به فعالیت‌های آن شخص اعتباری، اشخاص اعتباری. که این ضمیر «المتعلقة بنشاطها» این به اعتبار این است که شخص اعتباری و طبیعی اگرچه گفتیم و لکن چون این‌ها تكثر دارند به اعتبار آن و الا بهتر بود که ضمیر تثنيه برگردد، یا مفرد «نشاطها» می‌گفتیم.

«بناءً على هذا يستطيع الشخص الاعتبارى الحكومى أن يمارس نشاطه فى الميدان الذى عينه أو نصت عليه تلك الضوابط الحكومية بالرغم من أن تلك الأنشطة لا تنطبق على الغرض الأساسى من تشكيلها.» حرفش این است، می‌گوید ببینید ممکن است غرض از تشکیل یک شخص اعتباری یک امر باشد، اما اگر اساسنامه یا آن لایحه تنظیمی از دولت علی

خلاف آن غرض آمد یک چیزهای دیگری گفت، این هم طبق آن رفت عمل کرد و انجام داد، خب این جا چی؟ این اهلیت این را دارد دیگه، چون اهلیتتش را از کی می گیرید؟ از اساسنامه می گیرد. اهلیتتش را از کی می گیرد؟ از آن لایحه می گیرد. حالا ولو هدف اصلی آن بوده، این جا باید یقه آن کسانی که این اساسنامه را نوشتند یا لایحه را نوشتند و تصویب کردند، یقه شان را بگیرد، بگوید هدف این بوده، این ها را باید چی گفت، ولی حالا که گفته، حالا که گفته بالاخره این کارش خلاف نیست دیگه. این اهلیت این کار را دارد. درست. مثل همین حقوق هایی که می گفتند حقوق نجومی و فلان و بی سار، یک قسمت هایی از آن واقعاً قانونی بود، یقه اش را نمی شد بگیرد. چرا؟ برای این که مثلاً گفتند آقا فلان شرکت، شرکت های کذا آن هیأت کذا می تواند تعیین کند حقوق را، آن هم حقوق را این جوری تعیین کرده. شما باید به آن ها بگویید آقا چرا چنین حقی به آن ها دادی. حالا که دادی خب آن ها طبق آن حالا دیگه بی انصافی کرده باشند، نکرده باشند ولی بالاخره خلاف قانون نکردند. حالا این جا هم همین را دارد می گوید. می گوید آقا این ها قیود نشاطات شان که چه فعالیت هایی می توانند بکنند این براساس آن اساسنامه شان است. براساس آن لایحه ای است که دولت تنظیم کرده، به تصویب رسانده، براساس این است. خب براساس این شده. خب حالا شما بگو با هدفتم هم نمی سازد. مثلاً فرض کنید شرکت فلان را که تشکیل دادند، شرکت نفت را که تشکیل دادند این برای این بود که فرض کنید فرآورده های نفتی را برای کشور، با خود کشور، برای داخل تأمین بکند. این بود. حالا ولی توی اساسنامه اش این است که شما می توانید وزیر مثلاً فرض کنید نفت، می تواند این فرآورده را به کشورهای دیگر بفروشد. این هم آمد به جای این که درست تأمین کند حوائج داخلی را فروخت. می گوید خب شما که قید نکرده بودید این جا. من را مختار قرار دادید. بله اگر آن جا گفته بودید اول آن و این که تمام شد و اضافه آمد، این جور گفته بودید بله. ولی شما توی اساسنامه این جور نوشتید. یا توی لایحه این جور نگفتید. پس بنابراین شما که دارید می گوید ایها الحاقیون، ایها القانونيون که دارید می گوید که تقیید این ها از راه قانون درست می شود یا از ناحیه اغراض درست می شود، اغراض هم می تواند تقیید کند می گوئیم درست نیست. اغراض بما هو اغراض نمی تواند تقیید بکند. اگر لایحه قانونی و اساسنامه برخلاف تنظیم شده باشد.

س: به اعتبار برمی گردد که...

ج: بله.

پس این روشن شد. «و كذلك في الشخص الاعتباری الخاص» حالا آن شد مال حکومتی و دولتی که دائرمدار اساسنامه است. اما در شخص اعتباری خاص هم که مال افراد خاص است، مال افراد خصوصی است به دولت و حکومت و اینها ربط ندارد. آن جا هم همین جور است. «يستطيع المؤسسون أن يعرفوا في نظامه الأساسي» آنها هم اساسنامه می نویسند برای خودشان دیگه. «تلك الأنشطة الجانبية المضافة الى الغرض الأساسي» می گویند بله غرض اساسی ما این بوده از تشکیل این امر اعتباری اما در کنارش می خواهیم این کارها را هم انجام بدهیم. اجازه؟؟/ که ممکن است آن چیزهای جانبی و کنار آن غرض اساسی، تناسبی هم با آن نداشته باشد یا حتی گاهی ممکن است بر ضد آن هم باشد. اما اگر توی اساسنامه آوردند خوب می تواند انجام بدهد.

«سواءً نصوا على ذلك» خواه تصریح کرده باشند بر آن امور اضافی از اول کار «أو من خلال اجراء تغييرات على النظام الأساسي بمرور الوقت» بیایند بعد از چند سال آن اساسنامه را عوض کنند «كمثال لذلك» برای این مسأله مثالی می زنند «تستطيع مؤسسة خيرية حكومية» برای آن اول «أو خصوصية وفق ظروف خاصة لا تمنع من أداء الأغراض الأساسية مع توفر القدرة الاقتصادية اللازمة أن تقوم بأنشطة تجارية لتحقيق أرباحاً تمكنها من توسيع الأعمال الخيرية التي تهدف إليها». حالا آن حکومتی یا این خصوصی می تواند چه کار کند؟ این می بیند قدرت اقتصادی لازم را دارد؛ پول حسابی دارد، مردم پول حسابی گذاشتند این جا و دادند، البته به شرطی که آن پولها وقف نباشد، چیزی نباشد که یک چیز خاصی گفته باشند. این جا می تواند قیام بکند به فعالیت های تجاری برای چی؟ برای این که تحقق یابد یک ارباح و یک سودهایی که متمکن سازد آن مؤسسات خیریه حکومتیه یا خصوصیه را از گسترش دادن اعمال خیریه خودشان که هدف آنها است، اینها را هدف قرار دادند.

«بناءً على هذا فإن الفرق المقبول» بنا بر این تعلیقه ای که ما به کلام آن آقایان زدیم باید این جوری گفت «إن الفرق المقبول هو» آن فرق مقبول این است که این جوری بگوئیم «هو: تقييد أنشطة الشخص الاعتباری تبعاً لنظامه الأساسي و الضوابط المتعلقة بذلك» باید فقط این را بگوئیم. چیز را حذف کنیم، آن اغراض و اهداف را بگذاریم کنار. بگوئیم قیود فعالیتها فقط تابع آن نظام اساسی یعنی آن اساسنامه و ضوابطی است که طبق لوایح برای آن تعیین شده. «و ليس من جهة مسایرة الغرض الرئيسي في تأسيسه» آن قیدها از جهت همراهی با غرض رئیسی از تأسیس آن شخص اعتباری، از آن نشأت

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/07/17

نمی‌گیرد. پس تمام اعتماد و نشأت‌گیری‌اش از چیه؟ از اساسنامه و لوایح تنظیمی است نه از اغراض. این مطلبی است که حالا این جا فرموده شده و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.